

تمدن با طعم بی حجابی

هرچند عده ای از نخبگان دلسوز به رضاخان هشدار داده بودند که به جای تمدن بولوارها، تمدن لابراتوارها را از غرب اخذ و اقتباس کند، او که مجری برنامه های دیکته شده از لندن بود، به این حرف های پخته و دلسوخته توجهی نکرد و ایران را پر از مظاهر سخیف تجدد غربی نمود. برداشتن اجباری حجاب بانوان در زمره همین اقتباس های بولواری رضاشاه بود که عواقب سوء فراوانی برای فرهنگ، اقتصاد و معیشت مردم ایران داشت؛ چه دختران بسیاری که به خاطر حفظ عفت و حجاب خود مجبور شدند در خانه بمانند و بی سواد باشند و چه فعالیت های اجتماعی قاعده مند و مثبتی که زنان باحجاب با ماندن در خانه ها از آن بازماندند! در مقاله پیش رو زمینه ها و پیامدهای این سیاست زورگویانه رضاخانی را مطالعه خواهید فرمود .

متن

هرچند عده ای از نخبگان دلسوز به رضاخان هشدار داده بودند که به جای تمدن بولوارها، تمدن لابراتوارها را از غرب اخذ و اقتباس کند، او که مجری برنامه های دیکته شده از لندن بود، به این حرف های پخته و دلسوخته توجهی نکرد و ایران را پر از مظاهر سخیف تجدد غربی نمود.

برداشتن اجباری حجاب بانوان در زمره همین اقتباس های بولواری رضاشاه بود که عواقب سوء فراوانی برای فرهنگ، اقتصاد و معیشت مردم ایران داشت؛ چه دختران بسیاری که به خاطر حفظ عفت و حجاب خود مجبور شدند در خانه بمانند و بی سواد باشند و چه فعالیت های اجتماعی قاعده مند و مثبتی که زنان باحجاب با ماندن در خانه ها از آن بازماندند! در مقاله پیش رو زمینه ها و پیامدهای این سیاست زورگویانه رضاخانی را مطالعه خواهید فرمود.

به طور طبیعی، ظهور زن در عرصه حیات ملی ایرانیان، همراه حضور مرد در این سرزمین است. همان گونه که بی تردید در همه دنیا اتفاق افتاده و از بدو آفرینش انسان تا به امروز، وابستگی این دو جنس یگانه به یکدیگر آشکار شده است. صاحب نظرانی که درباره وضعیت زنان و شیوه پوشش آنان در تاریخ ایران مطالعه کرده، بر این

عقیده‌اند که اقوام ساکن در این مرز و بوم، از گذشته‌های دور، مردمی فکور، اندیشمند و اخلاق‌گرا بوده‌اند و گواه بارز بر این ادعا مطرح شدن دو اصل اساسی ادیان الهی — که اعتقاد به وحدانیت خالق جهان و باور به روز رستاخیز است — برای نخستین‌بار در میان ایرانیان است. آشنایی اقوام سامی‌نژاد ساکن در مناطق غربی فلات ایران، و به‌ویژه یهودیان با این دو اصل سبب شد آنها تحت تأثیر قرار گیرند و جایگاه خداوند قبیله‌ای و قومی خود را به مقام والای آفریننده کاینات بالا بردند.

این گونه خصوصیات که تا زمان ظهور دین مبین اسلام و پذیرش همگانی آن به وسیله ایرانیان، از وجوه تمایز جوامع ایرانی بوده است، با تعالیم مقدس این دین الهی تثبیت شد. این اصول، طی همه ادوار تاریخی ۱۴۰۰ ساله حیات مردم بادین اسلام، به‌رغم همه مصیبت‌های ناشی از حملات دائمی اقوام گوناگون به آنها، برقرار ماند. در سده اخیر، یکی از اهداف استعمار غرب در ایران، تهاجم به ارزش‌های دینی و سنتی مردم بوده است. یکی از این ارزش‌ها، حجاب زن است. اقدام رضاشاه علیه پوشیدگی زنان، به تقلید از فرهنگ غرب، نشانه عملی و خشن این تهاجم فرهنگی بود. با وقوع جنگ جهانی اول و وقوع انقلاب اکتبر روسیه و سقوط تزار، انگلیسی‌ها در ایران، در موقعیت برتر قرار گرفتند. خلائی که از غیبت رقیب ایجاد شده بود، به آنان این امکان را می‌داد که سلطه خود را بر تمام ایران بسط دهند و آرزوی دیرینه خود را در تبدیل کشور ما به منطقه نفوذ کامل خویش تحقق بخشند. شاید اگر آخرین شاه قاجار و دولتمردان اواخر دوره این سلسله، داوطلب اجرای این سیاست نوین انگلستان در ایران می‌شدند، نیازی به تغییر سلطنت قاجاریه احساس نمی‌شد. اما تجارب و آگاهی عمیق انگلیسی‌ها از ساختار حکومت عهد پایانی قاجار نشان می‌داد که اینان، به‌رغم سستی و غرق بودن در پاره‌ای از مظاهر اشرافی، حاضر نبودند به طور محض از بیگانه برای تعرض به همه ارزش‌های اسلامی — ملی اطاعت کنند.

استعمار انگلستان، پس از دومین دهه قرن بیستم و به دنبال بحران‌هایی پس از جنگ و نیز از بیم گرایش جامعه فقرزده ایران به کمونیسم، به اصلاحات روبنایی، مقاومت‌زدایی و تجددمآبی در این جامعه نیازی شدید

داشت و این همه را می‌بایست از طریق طبقه بی‌اصالت، میان تهی و بی‌ریشه به پیش می‌برد؛ زیرا طبقه حاکمه سنتی تا این حد مطیع نبود.

انتخاب رضاخان میرپنج در کنار سید ضیاءالدین طباطبایی و ارتقای او به وزارت جنگ و بالاخره نصب او به سلطنت به همین منظور انجام گرفت. رضاخان حتی در مقایسه با هم‌ردیف‌های قزاق خود نسبت به مبانی ارزش‌های جامعه اسلامی ایران، بی‌ریشه‌تر و لاقیدتر بود. وی با چنین پایگاهی از بی‌هویتی فرهنگی و در وضعیتی که اشرافیت سنتی جامعه قاجار نمی‌توانست به این درجه از خوش‌خدمتی تن در دهد، به قدرت رسید و سلطنت را قبضه کرد. با تغییر سلطنت و به حکومت رسیدن رضاشاه، سلطه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی سرمایه‌داری انگلستان بر ایران کامل گردید. در این وضعیت بود که طبقه جدیدی در کنار حاکمیت و سلطنت وارد میدان شد. نمایندگان مشهور این طبقه افرادی چون داور، تیمورتاش، حکمت، نصرت‌الدوله و... بودند. شاه جدید، همکاری اینان را به قیمت درآمدن از پوسته ارزش‌های شخصی و سنتی می‌خواست؛ از این رو در سلطنت جدیدالتأسیس خود، همه اشراف و رجال قدیمی را که حاضر به سرسپردگی نشدند، کنار گذاشت و به جای آنان، گروهی بی‌هویت را به قدرت رساند که همیشه مطیع اوامر ملوکانه بودند.

علل و زمینه‌های کشف حجاب

الف— زمینه‌های بین‌المللی:

انگلستان، در جایگاه قدرت مطلق یا کشوری که بیشترین منافع را از جنگ برده بود، می‌کوشید بر جهان مسلط شود. در این میان اوضاع مستعمرات برای این کشور اهمیت فراوانی داشت. کشورهای تحت سلطه و جهان سوم،

تأمین کننده اصلی مواد اولیه کارخانه‌ها و مصرف کننده عمده تولیدات غرب بودند و از بین آنها ایران یکی از مناطق حیاتی تحت نفوذ انگلستان و شوروی در منطقه خاورمیانه بود که اغلب هر دو کشور ادعاهایی در مورد آن داشتند.

بر اثر هرج و مرج و اغتشاش به وجود آمده از انقلاب اکتبر و برکناری خاندان تزار در شوروی، تا حد بسیاری از نفوذ این کشور در شمال ایران کاسته شد و فرصت مناسبی برای انگلستان پیش آمد تا نفوذ خود را در ایران گسترش دهد. اگر انگلستان می توانست اقداماتی در ایران به نفع خود انجام دهد، هم منافع شرکت های تجاری خود را تأمین می کرد؛ یعنی بازار ایران تماماً در اختیار تولیدکنندگان انگلستان قرار می گرفت، و هم در رقابت های بین المللی، سایر رقیبان خود را از مداخله در این منطقه حیاتی منع می کرد و این خود، پیروزی بزرگی برای انگلستان بود. هدف اصلی سرمایه داری غرب، استفاده از منابع سرشار طبیعت و بهره برداری بهینه از بازار ایران بود؛ بنابراین از هرگونه تغییرات برای رسیدن به اهداف سیاسی و اقتصادی خود استقبال می کرد؛ به طور مثال حضور علنی زنان در جامعه و گسترش خصلت مصرف گرایی در بین آنها تا حدودی خواسته های این کشور را محقق می ساخت. با ایجاد وضع جدید در ایران، تولیدکنندگان اجناس لوکس، تبلیغات وسیعی را برای به دست گرفتن این بازار آغاز کردند که جریان کشف حجاب را در ایران سرعت می بخشید.

با ایجاد فرهنگ مصرفی غربی در ایران، توازن اقتصادی این کشور به هم می خورد و تناسب بین میزان واردات و صادرات کالا از بین می رفت. علاوه بر ناهماهنگی در تراز پرداخت ها، ارز حاصل از فروش مواد خام به جای مصرف شدن در امور زیربنایی و پایه ای کشور، به منظور خرید اجناس مصرفی، مجدداً به جیب تولیدکنندگان غربی باز می گشت. این چرخش سرمایه کاملاً مطابق منافع غرب بود. این سیر نه تنها سبب شد صنایع تولیدی غرب رشد کند و از نظر اقتصادی پیشرفت نماید، بلکه صنایع ایران را نیز نابود کرد؛ زیرا مصرف مداوم کالاهای خارجی، سبب گرایش عمومی به سوی غرب می شد و هر مصرف کننده در گذر زمان به مصرف این نوع کالاها عادت می کرد و همیشه به صورت منبعی سودآور برای غرب باقی می ماند.

برای رسیدن به اهداف گفته شده، باید اصلاحاتی در مناطق تحت نفوذ مثل ایران انجام می شد که ورود زنان به صحنه فعالیت های اجتماعی از جمله آنها بود. با تحقق این هدف و ایجاد فرهنگ مصرفی و نیازهای کاذب به کالاهای لوکس و تجملی در ایران، بازار عظیمی برای فروش محصولات غربی ایجاد می شد و با گذشت زمان، استفاده از کالاهای غربی در ایران رواج می یافت. این برنامه باید به صورتی اجرا می شد که دو هدف عمده را بر آورده سازد: ۱- سودرسانی به صنایع تولیدی غرب؛ ۲- دور کردن مردم از فرهنگ گذشته خود؛ زیرا تا زمانی که مردم به آداب و رسوم سنتی خود پایبند باشند، امکان گرایش به سوی غرب و پذیرش فرهنگ بیگانه ممکن نیست.^[۱]

کشور ایران، یعنی یکی از پایگاه های اصلی ایدئولوژی اسلام و به ویژه مذهب شیعه، همواره سدی در برابر منافع غرب بود و با اجرای طرح اسلام زدایی، یکی از مخالفان اصلی مطامع غرب در داخل این کشور از بین می رفت.^[۲]

اهداف یاد شده سبب شد غرب و به ویژه انگلستان برای اجرای سیاست کشف حجاب در ایران تلاش کند؛ زیرا رواج بی قیدی در قالب طرح کشف حجاب بانوان، سبب هدر رفتن نیروهای جامعه و ایجاد بی حسی و بی تحرکی در سراسر ایران می شد و امکان تولید و نوآوری را در کشور پایین می آورد و مجموعاً وضع مناسب تری را برای حفظ منافع غرب مهیا می ساخت.^[۳]

ب- زمینه های داخلی:

با تشکیل سلطنت پهلوی، سلطه سیاسی و اقتصادی سرمایه داری بر ایران تقویت شد، ولی هنوز تعلقات فرهنگی و وابستگی جامعه ایران به ارزش های ملی و اسلامی به قوت خود باقی بود. رضاشاه در امتداد سیاست های خود (تشدید سیر وابستگی به نظام بین المللی که نظام سنتی جامعه ایران، بزرگ ترین مانع درونی آن به حساب می آمد)

به اجرای طرح‌های مدرن روی آورد. در این دوران در داخل ایران وضعی وجود داشت که او را هر چه بیشتر به اجرای این امر ترغیب، و زمینه مساعدی را برای اجرای برنامه‌های او مهیا می‌کرد. یکی از طرح‌های مهمی که در دوران زمامداری رضاخان به آن توجه فراوان شد کشف حجاب بانوان بود. هرچند اجرای این برنامه با سنن مذهبی ایرانیان ضدیت داشت، وضعیت جدید، اجرای آن را ممکن کرد.^[۴]

مهم‌ترین عامل پیدایش و اجرای طرح کشف حجاب، سفر شاه به ترکیه بود. تا قبل از این سفر، زمینه‌های حضور زنان بدون حجاب در میان مردم آماده بود. اما تسلط هنجارهای اعتقادی و پایبندی به سنن و تعالیم مذهبی به قدری قوی بود که این تحولات را به قشرهای خاصی محدود می‌کرد و عموم افراد جامعه از همه طبقات و خانواده‌ها را در برنمی‌گرفت. نکته مهم‌تر آن است که جنبه الزامی نداشت و هرکس بنا به خواست و سلیقه خود به سهولت می‌توانست با این سیر همراه شود یا خود را از این دگرگونی‌ها دور نگاه دارد و در پوشش گذشته خود باقی بماند. رضاشاه از سال‌ها پیش خواستار اصلاحاتی در ایران بود و هم‌شکل کردن لباس مردان و رفتار ناخوشایند با روحانیان مؤید این واقعیت است.

اگرچه رضاشاه فکر تجددگرایی را از اوایل سلطنت در سر می‌پروراند، سفر به ترکیه این تفکر را تقویت کرد. ترتیب دادن این سفر و دعوت مصطفی کمال از رضاشاه برای دیدار چند روزه از ترکیه جدید، نیرنگی بود که به سیر دین‌زدایی در ایران سرعت بخشید.^[۵]

با تغییر سلسله قاجار و روی کار آمدن سلسله پهلوی، در رفتار و عادات حکومتیان تغییراتی ایجاد شد که در میان مردم اثر گذاشت. رضاخان در زمان نخست‌وزیری خود همواره می‌کوشید با تظاهر به دین‌داری، حمایت عامه مردم و روحانیان را به‌دست آورد. او خود را، در نظرسایرین، مردی متدین، مدافع شریعت و پاسدار دین معرفی می‌کرد. او با این شیوه مزورانه توانست حمایت گروه‌هایی از مردم را به خود جلب کند. بخشی از مردم، دین‌داری وی را باور کردند و به حمایت از او برخاستند. همین امر یکی از زمینه‌های داخلی توفیق رضاخان در رسیدن به

قدرت بود. اما زمانی که وی به سلطنت رسید، نقاب طرفداری از دین را از چهره برداشت و باصراحت، مذهب را مغایر با ترقی و تجدد معرفی کرد. با این حال مردم هرگز تصور نمی‌کردند رضاشاه به برداشتن حجاب زنان، که جزئی جدانشدنی از اصول دین اسلام بود، دست زند. [۶]

عامل دیگری که زمینه را برای اجرای طرح کشف حجاب آماده کرده بود، بازگشت اشراف‌زادگان ایرانی از کشورهای اروپایی بود. آشنایی این افراد، که برای تحصیل و کسب علوم و فنون غرب به اروپا عزیمت کرده بودند، با نوع زندگی و فرهنگ مردم آن دیار و بازگشت آنان به ایران زمینه مساعدی در طبقه اشراف جامعه شهری برای اجرای سیاست کشف حجاب فراهم کرد. طی این مسافرت‌ها ظاهر شهرها و مردم کشورهای اروپایی اغلب توجه آنان را جلب می‌کرد، در حالی که تمدن غرب و پیشرفت این کشورها، چیزی فراتر از ظاهر زندگی و رفاه اجتماعی آنها بود. این برداشت‌های اشتباه، در اغلب تحصیل‌کرده‌های اروپا نمایان بود. آنان، که پس از بازگشت به ایران، در جایگاه قشر روشنفکر جامعه، ظاهر شدند، خواسته یا ناخواسته در جهت اجرای این سیاست قدم برداشتند. وجه مشترک اکثر آنان ضدیت با دین بود. این عقیده در نتیجه مشاهده پیشرفت‌های کشورهای اروپایی پس از دوران اصلاح مذهبی و جدا شدن علم و زندگی روزمره از آموزه‌های دینی در آنها ایجاد شده بود. این افراد دیدگاه‌هایی در مورد اصل آزادی زنان و فکر تشبه به غرب را همراه خود به ایران آورده بودند و اغلب عقب‌ماندگی ایران را حاصل دوری مردم از فرهنگ متجدد اروپا می‌دانستند و بر این عقیده بودند که ایران برای رسیدن به پیشرفت و ترقی باید از اروپا تقلید کند تا زمینه‌ای مساعد برای پیشرفت آن حاصل شود؛ یعنی راه توسعه و پیشرفت کشورها همه یکسان است و آن، راهی است که غرب در علم‌گرایی و ضدیت با دین طی کرده است. [۷]

انتشار روزنامه‌های متأثر از فرنگ نیز در اجرای سیاست کشف حجاب، تأثیر فراوانی داشت. در ابتدا روزنامه به منظور آگاهی مردم از مسائل روز و رفع قسمتی از عقب‌ماندگی‌ها و کاستی‌های اطلاع‌رسانی در ایران ایجاد شد، ولی به مرور زمان به صورت ابزاری در جهت اهداف صاحبان ثروت در دست قدرتمندان قرار گرفت. همان‌گونه که در غرب، صاحبان روزنامه‌ها اغلب سرمایه‌داران و صاحبان صنایع بودند، در ایران نیز تلاش می‌شد از طریق چاپ

مطالب گوناگون در مطبوعات، نوع تفکرات مردم را در جهت منافع دلخواه سوق دهند. اکثر کسانی که صاحب امتیاز روزنامه‌ها بودند، یا مطالب خود را در آن چاپ می‌کردند، مدتی را در اروپا گذرانده بودند. اینان به منظور آشنایی مردم با تفکرات غربی، در مطبوعات مطالبی می‌نوشتند. از سوی دیگر، تفاوت‌ها میان کشورهای اروپایی و جامعه ایران و به‌ویژه پیشرفت‌های غرب در زمینه‌های گوناگون علمی و اجتماعی سبب شد این افراد، راه‌هایی را، برای رسیدن به وضع مطلوب خود، پیشنهاد دهند.^[۸]

عامل دیگر در زمینه‌سازی کشف حجاب، حضور میسیونرهای مذهبی و تأسیس مدارس خارجی بود. آموزش دانش‌آموزان در مدارس مسیحی، که زیر نظر مستقیم افراد خارجی اداره می‌شد، نسل جدید را به‌طور تدریجی از تعالیم مذهبی و ملی دور می‌کرد. میسیونرهای مسیحی افرادی بودند که وظیفه تبلیغ دین مسیحیت را در نقاط مختلف جهان بر عهده داشتند. استعمارگران غربی، از بیشتر این افراد برای تحکیم سلطه خود در مستعمرات استفاده می‌کردند. آنان می‌کوشیدند به هر طریق ممکن، از قبیل دادن لباس، خوراک و لوازم کمک تحصیل، دانش‌آموزان مسلمان ایرانی را به سوی خود جلب کنند و اغلب، دختران به تحصیل در آن مدارس تشویق می‌شدند. تعلیم و تربیت دختران، در این مدارس، کاملاً با شیوه‌های تربیتی سنتی تفاوت داشت. معلمان نیز، که الگوهای رفتاری برای دانش‌آموزان بودند، سبب رواج بیشتر لوازم و لباس‌های اروپاییان می‌شدند. کسانی که در این مدارس آموزش می‌دیدند، راحت‌تر از سایرین می‌توانستند رفع حجاب و جدا شدن از سنن پیشین را بپذیرند.^[۹]

در این میان تحریکات وابستگان به غرب در دربار ایران، اهمیت فراوانی داشت. اکثر کسانی که دارای تفکراتی در گرایش به غرب بودند، در زمان حکومت رضاشاه در پست‌های کلیدی دولت قرار گرفتند. در نتیجه در هیئت حاکمه، زمینه مساعد برای اجرای طرح کشف حجاب ایجاد شد. آن افراد شخصاً موافق اجرای چنین اصلاحاتی بودند و شاه را به اجرای سریع‌تر آن تشویق می‌کردند. وابستگی این گونه افراد به کشورهای اروپایی سبب می‌شد دیدگاه‌ها و خواست‌های این کشورها در هیئت حاکمه ایران مطرح شود. از جمله این افراد می‌توان از عبدالحسین تیمورتاش، وزیر دربار رضا شاه، نام برد.^[۱۰]

سهم تیمورتاش در کشف حجاب

از کارهای مورد علاقه عبدالحسین تیمورتاش، امور فرهنگی کشور بود. یکی از این برنامه‌ها، القای تأثیر کشف حجاب زنان و تغییر لباس مردان بر پیشرفت فرهنگی کشور بود. او به توصیه‌های مخبرالسلطنه هدایت و دیگران، که از عکس‌العمل مردم مسلمان و معتقد، نگران بودند، وقعی نمی‌نهاد. رضاشاه هم اندک‌اندک نظر او را پذیرفت. تیمورتاش، هماهنگ با اهداف فرهنگی خود، به برگزاری کنسرت عمومی، گاردن پارتی‌ها، مجالس جشن، سینما و... دست زد. در این گونه فعالیت‌ها، تنها زنی که وی را همراهی می‌کرد، دخترش ایران بود که بی‌پروا گیسوان و لباس‌های خوش‌دوخت خود را داشت. او نخستین زنی بود که با چنین بی‌پروایی در شهر ظاهر می‌شد. چنان‌که در گاردن پارتی تهران همه شنیدند که ایران به رئیس‌نظمیه دستور داد که دیگر قمر در جایی دعوت نشود. قمر (خواننده مورد علاقه پارتی‌های آن روز) جرمش این بود که به بهانه دعوت در جایی دیگر، در گاردن پارتی شهرداری حاضر نشده بود. در آن زمان هیچ زنی در تهران این چنین نبود. نه شمس، نه اشرف (دختران شاه) و نه دختران فرمانفرما و رجال دیگر چادر و روبنده خود را بر نمی‌داشتند و در این مجالس دیده نمی‌شدند. ایران تیمورتاش اولین کسی بود که دیوار و خلوت اندرون را شکست و به بیرون پا نهاد. روزی رضاشاه، وقتی در کاخ بر ساختمان تازه نظارت می‌کرد، به تیمورتاش گفت: «چرا دختری را عروس نمی‌کنی مگر غیرت نداری؟» ولی تیمورتاش کسی را شایسته آن نمی‌دید که شوهر ایران شود. چه بسا سخن رضاشاه خطر آن را داشت که به دنبالش، دستور دیگری هم صادر شود و کسی را پیشنهاد دهد. تیمورتاش، در آن صورت توان سرپیچی نداشت. به فاصله چند روز، تیمورتاش از شاه اجازه گرفت که دخترش با حسینعلی قراگوزلو (فرزند ناصرالملک، آخرین نایب‌السلطنه احمدشاه) ازدواج کند که جوانی تحصیل کرده و ثروتمند بود.

به تدبیر تیمورتاش، مراسم عقد را چنان برگزار کردند که شاه و خانواده‌اش هم بتوانند در آن شرکت کنند. تمامی رجال کشور نیز برای تملق‌گویی به کسی که در عمل به نظر می‌رسید قدرت اصلی اجرایی کشور در دست اوست، گردآمده بودند.^[۱۱]

شادمانی ایران تیمورتاش بیش از شمس و اشرف بود. آنها، که اینک پدرشان شاه و برادرشان ولیعهد شده بود، پس از آن که به کاخ گلستان نقل مکان کرده بودند و در عمارت بلو، مسکن گزیده بودند، نه تنها اجازه نداشتند از کاخ بیرون بروند، بلکه معلم سرخانه داشتند و از داشتن دوستان هم‌کلاسی محروم بودند. زمانی که امان‌الله میرزا (پادشاه افغانستان) و همسرش — که بعد از سفر به اروپا، فرنگی‌مآب شده بودند — به ایران آمدند، رضاشاه مقدم این پادشاه را، که نخستین شاهی بود که در کسوت پادشاهی او را ملاقات می‌کرد، غنیمت شمرد و دستور داد استقبال شایانی از او شود. شبی که تیمورتاش میهمانی مفصلی در دربار برای آنان برپا کرد، زن‌ها همه سرباز بودند. ایران هم در میان آنها دیده می‌شد.^[۱۲]

سفر رضاشاه به ترکیه و کشف حجاب

رضاشاه، طی اصلاحات اجتماعی خود، پیوسته خود را، در عمل، با مصطفی کمال (آتاتورک) مقایسه می‌کرد.^[۱۳] وی، پس از مسافرت به ترکیه، اغلب، ضمن اشاره به پیشرفت ترکیه، از رفع حجاب زنان و آزادی آنان سخن می‌گفت.

رضاشاه در اواخر خرداد ۱۳۱۴، یک روز هیئت دولت را احضار کرد و گفت: ما باید صورتاً و سیرتاً غربی شویم. در قدم اول کلاه‌ها تبدیل به شاپو شود و نیز باید کار رفع حجاب از زنان را آغاز کرد و چون برای عامه مردم مشکل است که یک‌مرتبه اقدام کنند، شما باید هفته‌ای یک بار با خانم‌های خود در کلوب ایران مجتمع شوید. وی به

علی اصغر حکمت (وزیر فرهنگ) دستور داد معلمان و دخترها، در مدارس زنانه، باید بدون حجاب باشند و اگر زن یا دختری امتناع کرد، او را به مدرسه راه ندهند. خود حکمت در این باره گفته است: «رضاشاه به من گفت: سابقاً به کفیل معارف دستور دادم برای رفع روپوشیدن زنان اقدام نماید، اما او نخواست یا نتوانست. حالا باید شما در این کار با کمال متانت و حسن تدبیر اقدام کنید که این رسم دیرین که برخلاف تمدن است، از میان برداشته شود».^[۱۴]

وزیر معارف به وی پاسخ داده است: «امر مبارک را اطاعت می‌کنم، این رسم نه تنها برخلاف تمدن است، بلکه بر خلاف قانون طبیعت است؛ زیرا در دنیا هیچ دو جنس ذکور و اناث در نباتات و حیوانات خلق نشده که جنس ماده، خود را از جنس نر پنهان کند».

اکثر مطالبی که رضاشاه و اطرافیانش با عنوان‌های مختلف از جمله نهضت آزادی زنان بر آنها تأکید می‌کردند این بود که وجود حجاب اولاً خلاف تمدن و ثانیاً خلاف قانون طبیعت است و ثالثاً مانع حضور زن‌ها، که نیمی از مردم جامعه‌اند، در عرصه کار می‌شود.

مخبر السلطنه هدایت، که خود بیش از شش سال و سه ماه رئیس‌الوزرای رضاشاه بود، در خاطرات خود سه اصل یادشده را این گونه تحلیل کرده است: «در این اوقات (سال‌های پس از تصویب تغییر لباس) روزی به شاه عرض کردم که تمدنی که آوازه‌اش عالم‌گیر است، دو تمدن است: یکی تمدن بولوارها، یکی تمدن لابراتوارها. تمدنی که مفید است، تمدن ناشی از لابراتوارها و کتابخانه‌هاست. گمان کردم به این عرض بنده توجهی فرمودند. آثاری که بیشتر ظاهر شد، تمدن بولوارها بود که به درد لاله‌زار می‌خورد و مردم بی‌بندوبار خواستار آن بودند». اما شاه بی‌سواد که از تمدن غرب، فقط تجددمآبی را اقتباس کرده بود، توانایی درک مبانی و زیرساخت‌های این تمدن را نداشت.

وی در جای دیگر، ضمن استهزای روز ۱۷ دی ۱۳۱۴، در مورد سهم زن ایرانی در اقتصاد کشور نوشته است: «۱۷ دی روز ورود به صحنه تمدن است. مملکت را آوازه تمدن و ترقی فرا گرفته است. مسرورم که می‌بینم خانم‌ها در نتیجه معرفت، به وضعیت خود آشنایی پیدا کرده‌اند. نصف قوای مملکت بیکار بود و به حساب نمی‌آمد. اینک داخل جماعت شده است. آنان، که مشغول خانه‌داری بودند، به عرصه ولنگاری قدم نهادند. در هیچ جای دنیا زن به قدر ایران کار نمی‌کرد. در شهرها و روستاها، زن علاوه بر کار خانه‌داری، بزرگ‌ترین کمک به اقتصاد مملکت می‌کند. قالی، گلیم و جاجیم اغلب از زیر دست زن یا دخترها بیرون می‌آید».

فرهنگ عمومی مردم در عصر کشف حجاب

زن شهری آموخته بود که با استفاده از حجاب، امنیت لازم برای تردد را دارد و می‌تواند برای خرید و تأمین مایحتاج خانواده و مشارکت در فعالیت‌های اجتماعی — مذهبی در پوشش سنتی خود به کوچه و بازار رفت‌وآمد کند. اما کشف حجاب برای زنان، آزادی عمل را از آنان می‌گرفت، ضمن اینکه این پدیده با عقاید مذهبی و دینی آنها که از کودکی در محیط اجتماع و خانواده آموخته بودند تعارض داشت. عده‌ای از زنان، پس از کشف حجاب تا سقوط رضاشاه، از رفت‌وآمد در کوچه و خیابان خودداری می‌کردند و در مواقع ضروری از پشت بام همسایه‌ها استفاده نمودند و می‌کوشیدند از رودررو شدن با مأموران نظمیه دوری کنند. دولت رضاشاه، کت و شلوار، کراوات و کلاه پهلوی را برای مردان به ارمغان آورد. کارمندان و اعضای طبقه متوسط جدید، این وضعیت را سریع‌تر پذیرفتند و کسانی مجاز بودند از لباس اهل علم استفاده کنند که در امتحان مربوطه پذیرفته می‌شدند. این امر، مداخله دولت را در مسائل روحانیان و حوزه‌های علمیه بیشتر کرد. اصلاحات دیگر رضاشاه، امکان فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی روحانیان را از بین برد. ثبت اسناد، تغییر تشکیلات عدلیه و... سبب شد که عده‌ای از روحانیان،

لباس سنتی خود را ترک کنند و به منظور ادامه فعالیت و تأمین معاش، به تغییرات تن دهند و خود را با قواعد و مقررات دولت هماهنگ سازند.^[۱۵]

تصمیمات دیگر رضاشاه هماهنگ با کشف حجاب

بدرالملوک بامداد، یکی از اعضای کانون بانوان در کتاب خود نوشته است: «در ۲۲ اردیبهشت ۱۳۱۴ به اشاره اعلیحضرت رضاشاه کبیر و با دعوت وزیر معارف وقت، آقای حکمت، عده‌ای از زنان فرهنگی انتخاب شدند و به محل دارالمعلمات در کوچه ظهیرالاسلام دعوت شده، به آنها گفته شد که مأموریت دارند تا جمعیتی تشکیل دهند و اساسنامه آن را نیز به نظر وزیر معارف برسانند و با حمایت دولت، پیش قدم نهضت آزادی زنان ایران باشند. این جمعیت در جلسات بعد، نام کانون بانوان را برای خود اختیار کرد».

در این کانون، صدیقه دولت‌آبادی، فاطمه سیاح، هاجر تربیت، بدرالملوک بامداد، فخرالزمان غفاری بایندر و پری حسام شهیدی عضو بودند. ریاست کانون نیز به عهده صدیقه دولت‌آبادی بود. این کانون وظیفه داشت در جهت تعمیم فرهنگ جدید یا به عبارت دیگر متحد کردن بانوان فعالیت کند. از آنجاکه به دلیل مقاومت اجتماعی، این کانون، عملاً کاری از پیش نبرد، وزیر معارف بر آن شد معلمان مدارس و دختران محصل را ملعبه سیاست جدید قرار دهد. براین اساس قرار شد در مدارس به تدریج مجالس جشن و سرور و خطابه با روی باز و بدون حجاب برگزار گردد. انتشار این خبر سبب شد عکس‌العمل جامعه تشدید گردد. در برابر این اقدامات نخست علمای شیراز عکس‌العمل نشان دادند. بنابر گزارشی که به آنان رسیده بود، در فروردین ۱۳۱۴ دختران مدرسه «مهرآیین» شیراز را وادار کرده بودند بدون حجاب در مراسم جشن حاضر شوند. علمای شیراز، پس از آگاهی از این قضیه، تلگرافی اعتراض‌آمیز به شاه زدند. به دنبال این عکس‌العمل علمای شیراز، دستگاه‌های تبلیغاتی رژیم زبان به هتاک‌گری گشودند و کوشیدند از طریق اشاعه پاره‌ای سروده‌های شاعران پیشین، از جمله ایرج‌میرزا، در ذم حجاب، حمله‌ای به آداب

و سنن مذهبی آغاز کنند. هدف این تهاجمات، تبلیغ این موضوع بود که حجاب مانع رشد فرهنگی و برهنگی عامل متمدن شدن است.

با این تمهیدات، چند ماه بعد و دقیقاً در آبان سال ۱۳۱۴، هنگامی که شاه پس از سفر مازندران از میزان موفقیت و پیشرفت بی‌حجابی بانوان سؤال کرد، وزیر معارف پاسخ داد: «اکنون دختران خردسال با روی گشاده به مدرسه می‌روند، ولی نسبت به زنان سالخورده، تنها این اقدام معارف کافی نیست، باید در خانواده‌های عالی مملکت یک عمل جدی به ظهور برسد و اگر شخص اعلیحضرت همایونی پیش قدم شوند، مردم همه تأسی خواهند کرد». شاه پس از شنیدن سخنان وزیر معارف و درحالی که به نظر می‌رسید قبلاً در این زمینه هماهنگی شده است، پاسخ داد: «بسیار خوب، دیگران که اقدامی نمی‌کنند. من پیرمرد حاضرم که جلو بیفتم و سرمشق شوم».

در شرایطی که شاه آماده می‌شد با برداشتن حجاب از زنان دربار، ملکه و دخترانش، آنان را با قافله تمدن غرب همراه سازد و از حرم خود، وسیله‌ای برای تعمیم فرهنگ تشبّه به غرب در جامعه ایران بسازد، سیاست اجبار محصلان به کشف حجاب در تهران و شهرستان‌ها ادامه یافت. در مقابل اجرای این سیاست بود که سرانجام واقعه خونین گوهرشاد پدید آمد. رهبری کشتار خونین حرم حضرت امام رضا(ع) را سرلشکر ایرج مطبوعی بر عهده داشت. با انتشار خبر قیام مسجد گوهرشاد، مقدمات اعتراض اجتماعی وسیعی فراهم شده بود، اما فقدان رهبری منسجم و نیز خشونت شدید عوامل شاه سبب شد که فقط این اعتراض اجتماعی تبلور پیدا نکند، بلکه رضاشاه را مصمم به اجرای خشونت‌بار کشف حجاب نماید. مقدمات امر به گونه‌ای فراهم شد که در روز ۱۷ دی‌ماه ۱۳۱۴ در عمارت دانشسرای عالی تهران، با حضور شاه مراسمی با اعطای دیپلم به فارغ‌التحصیلان برگزار گردید و در این مراسم، رؤسای مدارس، همسر و دختران شاه رسماً بدون حجاب ظاهر شدند و این روز به نام آزادی زن و کشف حجاب نام‌گذاری شد. در این مراسم، رضاشاه طی نطقی اظهار کرد: «بسیار مسرورم که می‌بینم زنان به حقوق و مزایای خود نایل شده‌اند». علی اصغر حکمت، یکی از چهره‌های سرشناس آن زمان، که خود در ماجرای کشف حجاب فعال بود، نوشته است: «بلافاصله پس از ۱۷ دی در تهران دو امر پیش آمد که یکی به حد افراط و دیگری

به حد تفریط بود. از یک طرف زنان معلوم الحال به کافه ها هجوم آوردند و در منظر جوانان هرزه به رقص پرداخته و با آنان به انواع رقص های معمول فرنگستان مشغول دست افشانی و پایکوبی شدند و از طرف دیگر مأمورین نظمیه و پلیس تهران و شهرستان بر حسب دستور وزارت کشور برای زنان بی خبر، مزاحمت ایجاد کرده و آنان را وادار به کشف حجاب می کردند. حتی چادر و نقاب آنان را پاره می کردند. این هر دو پیشامد در طبقات متوسط مردم و متعصب بسیار تأثیر سوء نمود».^[۱۶]

کاری که تیمورتاش هفت سال پیش آغاز کرد، رضاشاه می خواست با کمک نظمیه و خشونت جلو ببرد. پالتو بلند بر تن تاج الملوک زار می زد. فرزندانش هم، با آن پالتوهای بلند و کلاه های بزرگ، دست کمی از او نداشتند. این مراسم را کشف حجاب نام نهادند و محل مراسم، دانشسرای دختران بود. در خیابان چادر زنان را می کشیدند و هم زمان کلاه از سر مردان برداشته می شد و فقط کلاه شاپو مجاز بود.^[۱۷]

عکس العمل مردم

به دلیل ریشه دار بودن تفکرات دینی و حضور طولانی مذهب در ایران، سیاست اسلام زدایی با مقاومت اجتماعی مواجه شد. گذشته از مسئله دیانت، آداب ایرانی، همیشه حجاب را برای بانوان، اساس شرافت معرفی کرده بود؛ چنان که در ایران باستان و قبل از ورود اسلام به امپراتوری ایرانیان، وجود حجاب برای زنان اشراف، نوعی برتری و حفظ شخصیت دانسته می شد و زنان یهود و ارامنه ایران نیز، با اینکه در مذهبشان حکم حجاب وجود نداشت، در معابر حجاب را رعایت می کردند. این آداب و سنن ملی با ورود اسلام و تداوم آن طی قرن ها استوارتر گردیده بود. اما طرح کشف حجاب، به پایه و اساس اعتقادات مردم بی اعتنا بود. بنابراین هر فرد ایرانی، در هر مقام و شغلی که بود، به نوعی وظیفه خود می دانست که در برابر آن ایستادگی کند.^[۱۸]

در شهرهای مذهبی، باتوجه به ریشه‌دارتر بودن اعتقادات مردم، اعتراض‌ها و مخالفت‌ها شدیدتر بود و اغلب دولت مجبور بود عکس‌العمل‌های شدیدتری از خود نشان دهد. مطبوعات، که همواره پشتیبان طرح‌های دولت بودند، مقاومت‌های مردمی را در این حادثه نادیده گرفتند و هیچ یک از آنها خبر جامع و کاملی را از این مقاومت‌ها منتشر نکرد. در آن دوران نه تنها علما و مردم، بلکه بعضی از رجال و دولتمردان نیز به اجباری بودن این طرح اعتراض کردند. رجال حکومتی اوضاع ایجادشده در ایران و وضع بانوان را مطابق فرهنگ و سنن بومی نمی‌دانستند و اغلب به دلیل اجباری بودن این طرح، با آن مخالفت می‌کردند. هرچند آنان به دلیل موقعیت اداری خود نمی‌توانستند اعتراضشان را علنی کنند، این اعتقاد را می‌توان در نوشته‌های آنان مشاهده کرد.

عده‌ای از زنان نیز که تحصیلاتی داشتند یا در ادارات کشور مشغول به کار بودند، با مشاهده تناقضات ایجادشده در سطح جامعه و زندگی بانوان، به اجرای عجلولانه این طرح اعتراض کردند. در همان دوران که زنان بی‌حجاب در شادی پیروزی خود بر سنت‌های دست‌وپاگیر ایرانی — اسلامی غرق بودند، عده‌ای دیگر با بینش عمیق خود مشکلات اجرای این طرح را به‌خوبی می‌دیدند. از آنجاکه مخالفت مستقیم با این برنامه به معنای اعتراض به دولت و سرانجام مقابله با دربار و شخص شاه بود، اغلب، مخالفان می‌کوشیدند با آگاهی دادن به خانواده‌ها و به‌ویژه بانوان، آنان را از پیامدهای تغییر لباس و برداشتن چادر مطلع سازند.^[۱۹]

بازتاب کشف حجاب در میان مخالفان

در فروردین ۱۳۱۴ وزیر معارف در مدرسه شاپور شیراز جلسه‌ای برگزار کرد و از اصناف مختلف برای شرکت در آن دعوت نمود. پس از سخنرانی، عده‌ای دختر جوان بر روی سن ظاهر شدند و به‌ناگاه نقاب از روی بر گرفتند و با چهره‌ای باز و گیسوانی نمایان، پایکوبی را آغاز کردند. حاضران شگفت‌زده شدند و عده‌ای برای اعتراض کردن به این اقدام، جلسه را ترک کردند. فردای آن روز مردم در مسجد وکیل شیراز اجتماع کردند و سید حسام‌الدین

فال اسیری، یکی از روحانیان متعهد، در بالای منبر زبان به اعتراض گشود. چیزی نگذشت که وی را دستگیر و زندانی کردند.^[۲۰]

فرخ معتمدالسلطنه، که در بهمن سال ۱۳۱۴ والی آذربایجان غربی گردیده بود، در خاطرات خود نوشته است: «قشرهای متعصب مقاومت می کردند و گاه نیز این مقاومتها به صورت مبارزه یا عکس العمل پراکنده در سراسر کشور جلوه گر می شد». وی افزوده است: «در دومین روز اقامتم در آنجا، جلسه معارفه تشکیل دادم و از آقایان خواستم همراه بانوانشان به این جلسه تشریف بیاورند... ولی چند تن از خانمهای متدین و محترم ابداً حاضر نمی شدند که چادر از سر برداشته و به قول خودشان در مهمانی والی آذربایجان شرکت کنند».

طبق گزارش ایالت کرمان: «این روزها (آذر ۱۳۱۴) غیر از مدیر و سه چهار محصل، عموم معلمین و محصلین چادر سر کرده اند. کفیل معارف به عنوان اینکه از مرکز دستور رسیده که کسی را مجبور به کشف حجاب نکنند، از جلوگیری خودداری می کنند».

این گزارشها بازتاب همه وقایع و به ویژه استقامت های مردمی نیست؛ زیرا مأموران حکومت جرأت نمی کردند چنین گزارش هایی ارسال نمایند. اما نشانه عکس العمل منفی زنان مسلمان مقابله آنها با پدیده کشف حجاب است. هنگامی که حکومت با این قبیل مخالفتها مواجه شد، به رغم آنکه در ابتدای اجرای این برنامه به رفتار آرام و متین و بدون اجبار توصیه کرده بود، پس از شکست برنامه، دستور رفتار خشونت آمیز را صادر کرد.^[۲۱]

استقامت زنان مسلمان و اصرار دولت سبب ضرب و شتم مخالفان این برنامه و توهین به آنها شد. در شکایتی که عده ای از زنان یزد به مجلس ارسال کرده اند، به گوشه ای از این سخت گیری های جنایت آمیز اشاره شده است: «به واسطه یک روسری یا چادر نماز در محله ها حتی از خانه به خانه همسایه، طوری در فشار پاسبان و مأمورین نظمیه واقع شده و هنوز هم هستیم که خدا می داند از فحاشی و کتک زدن هیچ مضایقه نمی کنند و اگر تشخیص و تصدیق حکما آزاد بود، از آمار معلوم می شد که تا به حال چقدر زن حامله یا مریضه به واسطه صدماتی که از طرف

پاسبان‌ها به آنها رسیده، جان سپردند. چه قدر از ترس و حرص فلج شدند و چه قدر مال ما را به اسم روسری یا چادر نماز به غارت بردند... خدا می‌داند اگر یکی از ما با روسری یا چادر نماز به دست پاسبان می‌افتاد، مثل اسرای شام با ما رفتار می‌کردند. بهترین رفتار آنان با ما همان چکمه و لگد بر دل و پهلوی ما بود و اگر به پول گرفتن قانع نمی‌شدند، یا پولی نداشتیم، ما را به نظمیه می‌بردند. اذیت و آزار ما بیشتر و مخارج ما زیاده‌تر... از نمایندگان محترم مسلمان ایران استدعا داریم استرحاماً دیگر دست تعدی و شکنجه از سر ما زن‌های ایران کوتاه و ما را آزاد فرمایند».^[۲۲]

با همه سخت‌گیری‌ها، شدت عمل‌ها و گزارش‌های کذبی که نخست‌وزیر (جم) برای شاه ارسال کرده، گزارش‌های واقعی نشانه ناکامی شاه در امر بی‌حجابی است. کفیل پست از گناباد گزارش داده است: «بیست زن گنابادی در معابر دیده نشده‌اند مگر فقط خانواده مأمورین... چنانچه زنان مجبور باشند برای استحمام از منزل خارج شوند، از روی پشت بام منازل یکدیگر به داخل حمام می‌روند». از تربت حیدریه گزارش داده‌اند: «تاکنون عمل کشف حجاب زنان در قصبه کاخک پیشرفت ننموده. کراراً طبق تقاضای حکومت محلی، متخلفین احضار و ملزم گردیده‌اند که در کشف حجاب اقدام نمایند؛ مع‌ذالک پیشرفت ننموده» است. از نیشابور نیز گزارش شده است: «رفع حجاب پیشرفت ننموده. غالب زنان از خانه بیرون نمی‌آیند و یک عده زیادی هم در معابر و خیابان‌ها با چارقد دیده می‌شوند». از حکومت خمسه (زنجان) خبر رسیده: «موضوع حجاب زنان پیشرفت نکرده است».

از خوزستان خبر رسیده است: «از خرمشهر، اهالی به طور قاچاق در نتیجه تجدد و تربیت نسوان، به خاک عراق رفته‌اند».^[۲۳]

مهدی فرخ در خاطرات خود نوشته است: «به محض رسیدن خبر تبعید رضاشاه، زنان مسلمان فوج‌فوج، به سوی چادر بازگشتند تا جایی که وزیر کشور در تاریخ ۱۶ بهمن ۱۳۲۰ به فرمانداری‌ها بخشنامه کرد: باوجود اینکه

متجاوز از شش سال است که رفع حجاب در تمام کشور عملی شده است، معذالک رسیده از شهرستان‌ها غالباً در کوچه و بازار، زن‌ها با چادر نماز و گاهی هم با چادر سیاه دیده می‌شوند».

از همدان گزارش رسیده است: «در این شهر، زنان از هر طبقه در کوچه و بازار و خیابان با چادر نماز یک‌رنگ راه می‌روند». از شهرهای دیگر نیز گزارش‌های مشابه می‌رسید تا اینکه دولت اعلام کرد که داشتن حجاب آزاد است.^[۲۴]

عکس‌العمل علما

اگرچه رضاشاه، روز ۱۷ دی ۱۳۱۴، با حضور خود و خانواده‌اش در دانشسرای عالی تهران، این روز را روز کشف حجاب اعلام کرد، این واقعه تاریخی از سال ۱۳۰۶ با تصویب قانون تغییر لباس، در حال ظهور بود.

در روز اول سال ۱۳۰۷، خانواده رضاشاه به حرم حضرت معصومه رفتند و در یکی از غرفه‌ها، بی‌حجاب به تماشای مردم ایستادند. مردم از دیدن این منظره به شدت ناراحت شدند و در اعتراض به آن، نزد آیت‌الله شیخ محمدتقی بافقی رفتند. در همین حال یکی از روحانیان به نام سید ناظم تهرانی به منبر رفت و به این اقدام اعتراض کرد. در پی آن، مردم معترض و طلبه‌ها حرکت کردند و از زنان خواستند چادر سر کنند و از حرم خارج شوند. این موضوع با وساطت خادمان حرم پایان یافت. دو شب بعد، رضاشاه به قم آمد. در آن زمان آیت‌الله بافقی در حرم مشغول اعمال ماه رمضان بود. چند افسر قوی‌جثه به او گفتند که اعلیحضرت تشریف آورده‌اند، اگر آیت‌الله می‌خواهند می‌توانند به ملاقات بروند. آیت‌الله اعتنایی نکرد و به کار خود ادامه داد. رضاشاه با چکمه وارد حرم شد. آیت‌الله را نزد شاه آوردند و در حرم مسجد بالاسر را بستند. در همین حال خادمان خبر آوردند که رضاشاه آیت‌الله

بافقی را کتک زده، به او اهانت کرده و وی را با خود به تهران برده است. به دنبال دستگیری آیت‌الله، طلبه‌ها در اعتراض به این اقدام تظاهرات به راه انداختند، ولی با عکس‌العمل مأموران مواجه گشتند.^[۲۵]

یکی از علما به نام حاج شیخ یوسف نجفی جیلانی در اعتراض به کشف حجاب در یکی از رسانه‌های خود، که در روزهای کشف حجاب هم چاپ شده بود، خطاب به مردم نوشت: «ای پدران و مادران، دخترهایتان را پاکدامنی و عفت بیاموزید و آنها را با سر برهنه به مدرسه‌ای که نمی‌دانید مؤسس آن کیست، نفرستید و به مدرسه هم که فرستادید تا حقایق را نسنجیده و دیانت آن را احراز نکرده‌اید، اطفال خود را به دست آنها نسپارید».

این روحانی، به دلیل اعتراض‌های طولانی به دستگاه پهلوی، زندانی و بعد هم تبعید شد. بسیاری از رجال مذهبی دیگر، مانند شیخ عباس افتخاری از سمنان، سید ابراهیم مساوات از برازجان، شیخ محمود شریعت، میرزا مسیح و سید صادق قطب از مشهد، سید حسام‌الدین فال اسیری از شیراز، سید محمود عالی رازچی از یزد و شیخ علی دشتبانی از قاینات هم به دلیل اعتراض به قانون کشف حجاب و شیوه مواجهه مأموران با مردم و رفتار خشن آنها، دستگیر و تبعید شدند. آیت‌الله خوانساری نیز از دستور وزیر آموزش و پرورش، که پوشیدن چادر را برای دختران دبیرستانی ممنوع کرده بود، به خشم آمد و لب به اعتراض گشود که این اعتراض به گوش شاه رسید. یکی از نزدیکان شاه به او گفت که آیت‌الله، در مقام یکی از بزرگان شیعه، حق دارد که از این اقدام ناراحت شود. شاه در پاسخ گفت: «ما این دستور را لغو نمی‌کنیم، حتی اگر منجر به تعطیلی مدارس شود. این اولین بار نیست که آخوندها از اصلاحات ما انتقاد می‌کنند».^[۲۶]

دلایل ناکامی طرح کشف حجاب

آنچه روشنفکران غربی، در سال‌های قبل با عنوان آزادی مطرح ساخته بودند و مبارزات آنها در راه رسیدن به این آزادی، در زمینه‌های گوناگون، پاسخی به نیازهای خاص جامعه اروپا در آن دوران بود؛ درواقع این رویدادها معلول وضعیت اروپا بود. در طی قرن‌ها در این قسمت از دنیا، از دین، به صورت حربه‌ای برای مال‌اندوزی و استثمار مردم استفاده می‌شد؛ بنابراین ضدیت روشنفکران اروپایی با سلطه دین بر زندگی مردم اروپا، پاسخی بود بر جبر حاکم بر اروپا در قرون وسطی. اما در شرق و به‌ویژه در کشورهای اسلامی، طبق اصول دینی، به‌کارگیری مذهب در جهت بهبود وضعیت زندگی مردم عادی بود. اندیشیدن و آموختن علم و دانش از اصول اساسی دین اسلام بود و با تکیه بر همین اصل مردم این کشورها در دوره‌ای توانسته بودند به ترقی و پیشرفت دست یابند. اما تحصیل‌کرده‌های ایران خود را با روشنفکران غربی مقایسه می‌کردند، بی آنکه به جامعه خود و وضعیت اجتماعی دوره خود و اوضاع و احوال مردمشان توجه کنند. اعتقاد به رفع حجاب بانوان ایران نیز از همین عقاید تقلیدی بود که در این قشر رواج داشت و تجربیات بعدی نشان داد که برای جامعه ایرانی، نتیجه معکوس به همراه آورد؛ زیرا مسائل اجتماعی، مسائلی عینی و منطقه‌ای است و بنابر اوضاع زمان و مکان خاص خود، به تغییر و تحول نیاز دارد. [۲۷]

سیاست رضاشاه، در ابتدای حکومت، سیاستی به اصطلاح اصلاح‌گرایانه بود. این سیاست با کمک مشاوران غرب‌زده، که از خود هیچ‌گونه اندیشه اصولی و بومی نداشتند، قطعاً به درگیری جدی با ارزش‌های اسلامی کشیده می‌شد؛ زیرا اصولاً رضاشاه فردی معتقد نبود. اصلاحات رضاشاهی بر سه پایه ناسیونالیسم، تجدد و تمرکز قرار داشت. [۲۸] ملت ایران عبارت بود از انسان‌ها و عقاید و فرهنگی که طی قرن‌ها جزء سرشت آنها شده بود، اما ناسیونالیسم رضاشاهی فقط بر بخشی از این تاریخ و فرهنگ تأکید می‌کرد؛ یعنی ایران قبل از اسلام یا ملتی مجرد از دین و مذهب فعلی؛ از این‌رو وی، پس از سلطنت، به زرتشت علاقه‌مند شد. [۲۹] رژیم رضاشاهی، ناسیونالیسم خود را اصل اساسی حکومت خود قرار داده و نظام سانسوری شدیدی برقرار کرده که فقط مجاز بود ناسیونالیسم رسمی دولتی را تبلیغ، و بر تجدد و شکوه ایران قبل از اسلام تأکید کند. [۳۰] تجدد رضاشاهی نیز اصالتاً رهاوردی

غربی بود؛ از این رو بیگانه‌ستیزی او بیشتر بر عربی‌ستیزی تأکید می‌کرد تا بیگانه‌ستیزی؛ بر همین اساس کارگزاران رژیم ابتدا به تغییر و تبدیل واژه‌های عربی به فارسی اقدام کردند و رضاشاه هم آنها را امضا کرد و در همین زمینه به پیشنهاد فروغی فرهنگستان فارسی تأسیس شد. فرهنگستان نیز در مسیر تبدیل لغات عربی به فارسی راه افراط را در پیش گرفت و لغاتی را وضع کرد که تمسخر مردم را در پی داشت. مردم نیز با ذوق لغاتی را وضع می‌کردند که سبب تمسخر فرهنگستان می‌شد. [۳۱]

کشورهای جهان سوم با الگوبرداری از غرب کوشیدند لایه‌هایی از فرهنگ غرب را به کشور خود تحمیل کنند که متأسفانه نه به تمدن غرب رسیدند و نه از آنچه خود داشتند، نگاه‌داری کردند. رضاخان نیز از این قماش بود. وی تصور می‌کرد اخذ قسمت‌هایی از مدرنیسم، کشور را دچار تحولی عمیق و حرکتی تکاملی می‌کند. او در نظام اقتصادی، قضایی و فرهنگی به نوسازی دست زد، بی‌آنکه به اساس مدرنیسم، که دموکراسی، آزادی و مشارکت مردم است، توجه کند. مدرنیسم در غرب نتیجه سیر تاریخی خود غرب بوده است و تحمیل نتیجه بدون طی سیر تاریخی، چیزی جز تضاد و تعارض را در متن جامعه به وجود نخواهد آورد. در پی همین تضاد و تعارض، روحانیانی که به رضاشاه امیدوار بودند، از او فاصله گرفتند.

در دوره نوسازی تحمیلی از بالا در اکثر کشورهای جهان سوم ثابت شده که نتیجه این اقدام، از هم‌پاشیدگی و وادادگی اجتماعی و سیاسی است. [۳۲]

مدرنیسم، تا زمانی که زمینه‌های اجتماعی آن فراهم نشده است و خود مردم به دنبال استفاده و به‌کارگیری اجزای مختلف آن، اعم از اقتصادی، فرهنگی و تکنولوژیک، نباشند، احتیاج به تحمیل دارد و تحمیل نیازمند به‌کارگیری قدرت و زور است و در نتیجه تمرکز قدرت و استبداد به وجود می‌آید. رضاشاه نیز برای زمینه‌سازی ناچار شد قوانینی ضد فرهنگی و ضد ارزشی وضع کند.

تجددگرایی رضاشاه از یکسو با ارزش‌ها و سنت‌های دینی تضاد داشت که وی می‌کوشید با قوه قهریه و کمک یکی بر دیگری پیروز شود و از طرف دیگر با ناسیونالیسم خودش در تعارض بود. گرچه ناسیونالیسم پدیده‌ای غربی بود، رضاخان می‌کوشید ایران‌گرایی را ایدئولوژی رژیم قرار دهد. از طرفی چنان محو پیشرفت غرب شده بود که تلاش می‌کرد غرب را بر ایران حاکم کند. چادر قبل از اینکه سنتی اسلامی باشد، سنتی ایرانی بود، اما رضاشاه برخلاف ایران‌گرایی آن را از بین برد و لباس و کلاه فرنگی را به زور سرنیزه جانشین لباس و کلاه ایرانی نمود. بدین ترتیب مدرنیسم رضاشاهی برای حل تضاد بین تجدد و ناسیونالیسم به فرافکنی مشغول شد و تضاد را به حوزه‌ای خارج از خود، یعنی عربیت، کشاند.

غرب‌گرایی رضاشاه به حدی افراطی بود که در تعارض با ناسیونالیسم، اولویت را به غرب می‌داد یا آن را به تعارض بین ناسیونالیسم و اسلام و عربیت تبدیل می‌کرد. [۲۳]

نتیجه:

با پیشرفت و اجرای کامل‌تر کشف حجاب، زوایای این طرح در جامعه ایران مشخص شد و برخلاف تبلیغات گسترده مبنی بر آزادی زنان، تنها دستاورد مشهود این برنامه، تلاش برای غربی کردن زن ایرانی بود. در این دوره تاریخی، به ساختار اجتماعی و سنتی زندگی زنان، صدماتی وارد شد و گذشته آن نقد گردید. ولی آنچه فراهم شد، بیشتر از آنچه با نیازهای جامعه رابطه داشته باشد یا در مسیر استقلال ملی و فرهنگی نظم پیدا کند، با خواسته‌های نظام سلطه و فرهنگ سرمایه‌داری غرب گره خورده بود؛ به‌طوری‌که سرانجام، بخش عظیمی از زنان ایران، در دنیای گذشته باقی ماندند و گروهی به کلی غرب‌گرا و از ارزش‌های اجتماعی و فرهنگی خود دور شدند و عده‌ای نیز بین این دو گروه قرار گرفتند.

استبداد و فرهنگ استعماری از آن تاریخ کوشش کرد زن ایرانی را به شکل و قیافه زن غربی درآورد و آنچه را که اغلب در بخش‌های پایین جامعه غربی از زن برداشت می‌کردند، به بانوان ایرانی تحمیل کند. نشریاتی که به‌ظاهر به زنان تعلق داشتند، در خط ضد ملی قرار گرفتند. انجمن‌ها و سازمان‌هایی که به نام زنان و آزادی آنها، به ریاست وابستگان فاسد کانون قدرت یا مشاوره زنان بی‌فرهنگ تأسیس می‌شدند، هدفی جز تشدید سیر تنزل مقام اجتماعی زن نداشتند. تحقیر فرهنگ و اصالت ایرانی، که در دوره پهلوی رواج یافت، بر تفکر ایرانیان در دوره‌های بعدی تأثیرات مخرب فراوانی گذاشت.

اگر ساده‌اندیشانه بپذیریم که کشف حجاب، خود تمدن بود یا راه را به سوی متمدن شدن جامعه می‌گشود، نمی‌توانیم این حقیقت را نادیده بگیریم که هیچ رشد و تمدنی را نمی‌توان به زور چماق حکومت به جامعه تحمیل کرد. آیا گسترش تمدن با عفت ناسازگار است؟ آیا لازمه اعتلا و رشد اجتماعی، ترک سنت‌ها و ارزش‌هاست؟ هدایت اجتماعی به سوی تمدن نه تنها به زور و فشار نیاز ندارد، بلکه به دلیل هماهنگی آن با طبیعت انسانی، بدون هیچ اجباری، فقط در پرتو مدیریت باشعور سیاسی جامعه و آزاد کردن جامعه از زیر فشارهای روزمره، به سرعت دست‌یافتنی است. توسعه اجتماعی و بسط تمدن، راه و روش تجربه‌شده‌ای طلب می‌کرد که در رأس آن وابسته نبودن جامعه از نظر سیاسی و اقتصادی و به‌ویژه فرهنگی بود که رژیم رضاشاه از آن بهره‌ای نداشت. رضاشاه، که به گواه هزاران سند و مدرک مسلم تاریخی، خود زمین‌های مرغوب روستاییان را در سراسر کشور به تاراج برد، بخش وسیعی از مردم این سرزمین را تبعید کرد و به گرسنگی و دربه‌داری و خانه‌به‌دوشی کشاند، مردم و کشور را از حداقل آزادی‌های سیاسی محروم کرد و حکومت استبدادی را بر مردم مسلط نمود، چگونه می‌توانست با رفع حجاب و تغییر لباس، مبلغ و مدعی تمدن حقیقی باشد؟

نتیجه سیاست نابخردانه کشف حجاب، گذشته از متزلزل ساختن ارزش‌های خودی و مقدمه‌سازی برای تسلط فرهنگ غرب، این بود که جامعه مذهبی ایران، وقتی خود را در مقابل سوادآموزی به قیمت برهنگی نوامیس خود

دید، راه تحصیل را بر فرزندان خود بست و به این ترتیب عملاً بر سیر رشد سوادآموزی در کشور نیز ضربه وارد شد.

با آغاز دوران حکومت پهلوی دوم، هرچند به ظاهر، اجبار این طرح از بین رفت و زنان در استفاده از لباس‌های گوناگون آزاد بودند، به دلیل تغییر نگرش و تفکرات مردم و جو حاکم بر جامعه، دیگر سنت‌های قدیمی در مورد پوشش بانوان احیا نشد و بعضی از خانم‌ها به استفاده از پوشش اروپایی ادامه دادند. با بهبود وضع اقتصادی، این نوع لباس‌ها در دسترس همگان قرار گرفت و به صورت فرهنگ رایج عده‌ای از مردم باقی ماند. اجرای طرح کشف حجاب، نه آزادی به زنان اعطا کرد و نه به تمدن ایران چیزی افزود؛ بلکه آن را از رسیدن به پیشرفت دور ساخت. حتی در پایداری نظام حکومتی که این برنامه را اجرا کرده بود، هیچ تأثیری نداشت. تنها کسانی که از این طرح در جامعه ایران استفاده فراوانی بردند، شرکت‌های تجاری غربی بودند که طی سال‌ها، سود سرشاری از فروش محصولات خود در ایران نصیبشان شد.

سخن آخر این است که تمدن وقتی معنا پیدا می‌کند که مردم ما به راه اکتشافات و پیروی از دانشمندان مغرب‌زمین می‌رفتند نه اینکه رهرو هنرپیشگان و رقاصه‌های فرنگ شوند.

پی‌نوشت‌ها

[۱] — فاطمه حیدریان، کشف حجاب، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹، صص ۲۱ — ۱۸

[۲] - همان، ص ۲۲

[۳] - همان، صص ۲۲ - ۲۳

[۴] - همان، ص ۲۳

[۵] - همان، ص ۲۴ - ۲۵

[۶] - همان، ص ۲۸

[۷] - همان، صص ۲۹ - ۳۰

[۸] - همان، صص ۳۳ - ۳۴

[۹] - همان، صص ۳۵ - ۳۷

[۱۰] - همان، ص ۳۷

[۱۱] - مسعود بهنود، این سه زن (اشرف پهلوی، مریم فیروز، ایران تیمورتاش)، تهران: نشر علم، ۱۳۷۴، ص

۲۳۰ - ۲۳۱

[۱۲] - همان، ص ۲۲۸

[۱۳] - احسان طبری، اوضاع ایران در دوران معاصر، تهران: ۱۳۵۶، ص ۱۰۶

[۱۴] - مرتضی جعفری و صغری اسماعیل نژاد، واقعه کشف حجاب (اسناد منتشر نشده از واقعه کشف حجاب در

ایران)، به کوشش سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، تهران: مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۱، ص

۲۱

[۱۵] - محمدرضا خلیلی خو، توسعه و نوسازی ایران در دوره رضاشاه، تهران: نشر جهاد دانشگاهی (واحد شهید

بهشتی)، ۱۳۷۳، ص ۲۲۶

[۱۶] - مرتضی جعفری، همان، صص ۲۵ - ۲۳

[۱۷] - مسعود بهنود، ص ۲۷۶

[۱۸] - فاطمه حیدریان، همان، صص ۸۹ - ۸۸

[۱۹] - همان، صص ۸۷ - ۸۴

[۲۰] - روح‌الله حسینیان، تاریخ سیاسی تشیع (کتاب اول)، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰، ص ۴۱۹

[۲۱] - همان، صص ۴۲۲ - ۴۲۱

[۲۲] - مرتضی جعفری، همان، ص ۳۸۶

[۲۳] - روح‌الله حسینیان، همان، ص ۴۲۴

[۲۴] - همان، ص ۴۲۵

[۲۵] - همان، صص ۴۰۷ - ۴۰۶

[۲۶] - خاطرات امیراسدالله اعلم، گفتگوهای من با شاه (ج ۲)، گروه ترجمان، تهران: انتشارات طرح نو، ۱۳۷۱،

ص ۵۰۶

[۲۷] - فاطمه حیدریان، همان، صص ۳۱ - ۳۰

[۲۸] - ریچارد کاتم، ناسیونالیسم در ایران، ترجمه فرشته سرلک، بی‌جا، گفتار، ۱۳۷۱، ص ۲۳

[۲۹] - حسین فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۱، تهران: نشر اطلاعات، ۱۳۶۹، ص ۷۲

[۳۰] - نیکی آر. کدی، ریشه‌های انقلاب در ایران، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی،

۱۳۷۵، ص ۱۶۷

[۳۱] - احسان طبری، ایران در دو سده واپسین، تهران: ۱۳۶۰، ص ۲۴۲

[۳۲] - محمدعلی کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، ص ۷۱

[۳۳] - روح‌الله حسینیان، صص ۳۹۲ - ۳۹۱